تأملاتی پیرامون قانون اساسی

سند مکتوب تولد عهدی تازه

قانون اساسی، میثاق ملی است؛ این گزاره‌ی مشهور در برخی مناسبت‌های ملی و بعضاً در قالب بنرهای تبلیغاتی، بیانیه‌ها و سخنرانی‌های گویندگان مختلف به کار می‌رود، اما تأثیر چندانی بر دانش و بینش مخاطبان ندارد؛ چرا که بیانیه و سخنرانی و رپرتاژ، درکی عمیق از اهمیت و ماهیت این جمله ندارد؛ آن را تکرار و چه‌بسا مصرف می‌کند و افراط در استعمال می‌تواند هر گزاره‌ای را به دالی تهی و بی‌معنا یا ترکیبی از تکلف و بیهوده‌گویی زبانی مبدل سازد. بنابراین عموم افراد جامعه درک صحیح از چیستی و دلالت معنایی گزاره‌ی پرطنین مذکور ندارند.

فرضیه‌ی چنین فقدانی را می‌توان از طرق مختلف مورد آزمون قرار داد؛ مثلاً جست‌وجوی این گزاره در موتورهای پایش اینترنتی نتایج قابل‌توجه در پی ندارد، عموم شهروندان از بیان توضیحی -هرچند اندک- در این زمینه عاجزند و تفسیر تأمل‌برانگیز از جانب نخبگان سیاسی



اسماعیل نوده فراهانی

دکتری جامعه‌شناسی
دانشگاه تهران

-اعـم از فعـالان حـوزه‌ی سیاست و حقوق یا فارغ‌التحصیلان حوزه‌های متناظر- دراین‌باره به دست نمی‌آید.

به همین منوال، رجوع به مصاحبه‌ها، گفت‌وشنودها و ارجاعات روزمـره به قانون اساسی نشان می‌دهد درک جامعه‌ی ایرانی و نخبگانش -دست‌کم در عرصه‌ی عمومی- پیرامون قانون اساسی از کیفیت مناسب برخوردار نیست. بر این اسـاس، چهار گفتار درباره‌ی قانون اساسی بیش از سایرین به سمع و نظر جامعه‌ی ایرانی رسیده است:

نخست، گفتاری است که درصدد تغییر قانون اساسی به‌وسیله‌ی قانون عادی (مصوب مجلس) بوده و به روح قانون اساسی ملتزم نیست، اما برای پیشبرد منافع و مقاصدش به اصولی از آن توسل می‌جوید. تلاش بـرای ایجاد اختلال در فرآیند تصویب صلاحیت نامزدها در انتخابات‌های مختلف؛ پیشنهاد همه‌پرسی، هنگامی که امورات مملکتی مطابق میل‌شان به پیش نمی‌رود؛ به‌وجود آوردن شبهه در نتیجه‌ی انتخابات، زمانی که نتایج مورد پسندشان نباشد؛ و اقـدام به‌منظور تغییر قانون اساسی، در روزگـاری که به قدرت می‌رسند، مرسوم‌ترین اقدامات این جریان را تشکیل می‌دهد.[1]

۱. مسأله‌ی افزایش اختیارات رئیس‌جمهور در برابر ولی‌فقیه و سایر قوا یکی از نقاطی است که این موضع به نحو روشنی آشکار می‌شود. موضوعی که فی‌المثل در قالب «تلاش برای برداشتن محدودیت دو دوره‌ای ریاست‌جمهوری برای رئیس دولت سازندگی»، «لایحه‌ی اصلاح قانون اختیارات ریاست جمهوری در دوره‌ی اصلاحات» و «همایش حقوق اساسی و شهروندی در دوره‌ی اعتدال» ملاحظه می‌شود. نکته قابل توجه آن که «قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های رییس‌جمهور» در دوره‌ی ریاست اکبر هاشمی رفسنجانی بر مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده بود. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه ن.ک:
الف) قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های رییس‌جمهور. مصوب مورخ ۱۳۶۵/۸/۲۲. سایت شناسنامه‌ی قانون.

دوم، گفتاری است که تفسیری از روح قانون اساسی را بر اصول آن مقدم می‌دارد و غافلانه در مسیر تخفیف و تضعیف قانون اساسی گام برمی‌دارد. طبعاً فقدان دغدغه‌مندی در قبال اجرایی‌سازی قانون اساسی و نیز تفسیر اصول مرتبط با اختیارات ولی‌فقیه در اصول مربوطه، به گونه‌ای که به کنشگری نامحدود، فرامین فصل‌الخطابی و خط قرمزهای انعطاف‌ناپذیر تبدیل شود، مهم‌ترین خصلت این جریان است.[1]

سوم، گفتاری است که اصلاح قانون اساسی به نفع درک روزمره از امر کارآمدی را پیگیری می‌کند و تفاوت میان قانون اساسی و قانون غیراساسی (مصوب قوه‌ی مقننه) را انکار می‌کند. فی‌المثل، تلاش برای دومجلسی‌کردن و جلوگیری از ایجاد تغییرات اساسی در رویکردهای اقتصادی و سیاسی دولت‌ها، ایجاد اجماع میان جریان‌های قدیمی قدرت و کم‌اثرکردن جریان‌هایی که برچسب تندرو می‌خورند و... مشهورترین دلایل این گفتار برای طرح اصلاح

ب) لایحه‌ی اصلاح قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های رییس‌جمهور. مورخ ۱۳۹۸/۱۲/۱۴. سایت شناسنامه‌ی قانون.

ج) روحانی، حسن (۱۳۹۹). ۳۱ سال قانون اساسی تغییر نکرد و ممکن است تغییر کند/ اگر دولت نبود فضای مجازی در اختیار مردم نبود. مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۱. خبرگزاری ایسنا.

د) اختیارات رئیس‌جمهور از لوایح دوقلوی خاتمی تا گلایه‌های روحانی. مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۶. روزنامه شرق.

ه) تاجیک، محسن (۱۴۰۰). لوایح دوقلو؛ شکست پروژه‌ی رادیکالیسمِ مشارکت. مورخ ۸ /۸/۱۴۰۰. روزنامه فرهیختگان.

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه ن.ک:

الف) ماندگاری، محسن (۱۴۰۰). طرح خطرناک اصلاح قانون اساسی. مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۸. خبرآنلاین.

ب) واعظی، سیدمجتبی (۱۴۰۲). قانون اساسی بازنگری یا اجرا؟ مورخ ۱۴۰۲/۱/۱۴. انصاف نیوز.

ج) کاشانی، سیدمحمود (۱۳۹۶). هماهنگی مجلس و شورای نگهبان در نقض قانون اساسی. جهان اقتصاد.

د) شفیعی‌فر، محمد (۱۳۸۶). اصول‌گرایی و قانون اساسی. زمانه. شماره ۵۵.

قانون اساسی است.[۱]

چهارم، گفتاری است که ضمن ارائه‌ی تعریفی ایدئولوژیک اما شفاف از موفقیت نظام اقتصادی بازار می‌کوشد تا روح قانون اساسی را تخریب و در مشروعیت آن خدشه وارد کند. مبارزه با اقتصاد دولتی، آزادسازی و مقررات‌زدایی از فضای کسب‌وکار، واگذاری اموال دولت به بخش خصوصی و پذیرش تبعات ادغام در نظام جهانی بازار، مطالبات آشکار این گفتار است.[۲] بدین ترتیب، شاید بتوان جریان‌های اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، گروهی از سیاسیون باتجربه به پیشتازی محمدرضا باهنر و سرانجام دسته‌ای از مدرک‌داران اقتصاد به پیشگامی موسی غنی‌نژاد را مروجان چهار گفتار پیش‌گفته برشمرد.

از سوی دیگر، دو منبع کلاسیک برای شناخت و تفسیر قانون اساسی در جامعه‌ی ایرانی رسمیت یافته است؛ در این چارچوب، شورای نگهبان به‌عنوان مفسر رسمی قانون اساسی شناخته می‌شود[۳] و مقرر است از منظر حقوق عمومی به مفاد قانون

---

۱. ن.ک:
الف) باهنر، محمدرضا (۱۴۰۰). اگر رهبری قانع شوند، قانون اساسی را باید تغییر دهیم، مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۶. خبرآنلاین.
ب) باهنر، محمدرضا (۱۴۰۱). در اصل ۱۷۷ آمده، هر ۱۰ سال یکبار می‌توان در قانون‌اساسی تجدیدنظر کرد. مورخ ۱۴۰۱/۷/۱۵. خبرآنلاین.

۲. ن.ک:
الف) غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۷). اصول اقتصادی قانون اساسی نیازمند اصلاح است. مورخ ۱۳۹۷/۱۱/۱۳. تجارت فردا.
ب) غنی‌نژاد، موسی (۱۴۰۲). بخش اقتصادی قانون اساسی الهام گرفته از اندیشه‌های چپ است. مورخ ۱۴۰۲/۲/۵. اکوایران.

۳. اصل نودو هشتم (۹۸) قانون اساسی می‌گوید: «تفسیر قانون اساسی به عهده‌ی شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود».

شاید بتوان مدعی شد اصولاً شورای نگهبان عنایتی به مقوله محافظت و حراست از حقیقت و گوهر قانون اساسی در افکار عمومی و نظام علمی کشور ندارد و لزومی برای پاسداری از جایگاه معنوی قانون اساسی احساس نمی‌کند. بدین ترتیب، باید میان مسئولیت «فصل‌الخطاب بودن» و «میثاق ملی بودن» قانون اساسی تمایز قائل شد و در بهترین حالت، شورای نگهبان را متمایل به انجام مسئولیت نخست دانست.

اساسی نظر بیفکند. در حالی که مشروح مذاکرات قانون اساسی[1] مهم‌ترین مأخذی است که می‌تواند برای درک و دریافت دیدگاه و منظر خبرگان قانون اساسی مورد بهره‌برداری و استناد قرار گیرد. اهمیت چنین مذاکراتی آن است که حال‌وهوای عمومی لحظه‌ی تاریخی پیروزی انقلاب اسلامی و کیفیت بازتاب آن در متن مکتوب‌شده را به نمایش می‌گذارد؛ لحظه‌ای که با نوعی اصالت و ناب‌بودگی همراه است و اصولاً نشانگر فضا و اتمسفری است که زمینه‌ساز بستری شد که طی آن منتخبان ملت انقلابی ایران توانستند اصول خطیر را مورد بحث و اجماع قرار داده و به‌مثابه‌ی نوعی تکلیف مکتبی، ثبت و ضبط کنند.

در چنین شرایطی به نظر می‌رسد رویکرد و نحوه‌ی مواجهه‌ی بوروکراتیک شورای نگهبان با

۱. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در چهار مجلد به چاپ رسیده و در آدرس زیر قابل دسترسی است:
https://www.shora-gc.ir/fa/news/2098/صورت-مشروح-مذاکرات-مجلس-بررسی-نهایی-قانون-اساسی-جمهوری-اسلامی-ایران

موضوع نگهبانی‌اش -یعنی همان قانون اساسی- به گونه‌ای است که عملاً نمی‌تواند در عرصه‌ی عمومی و در فضای فکری و معرفتی جامعه از حقیقت و گوهر قانون اساسی صیانت نماید؛ بلکه شاید بتوان مدعی شد اصولاً شورای نگهبان عنایت به مقوله‌ی محافظت و حراست از حقیقت و گوهر قانون اساسی در افکار عمومی و نظام علمی کشور ندارد؛ و لزومی برای پاسداری از جایگاه معنوی قانون اساسی احساس نمی‌کند. بدین ترتیب باید میان مسئولیت «فصل‌الخطاب‌بودن» و «میثاق ملی‌بودن» قانون اساسی تمایز قائل شد و در بهترین حالت شورای نگهبان را متمایل به انجام مسئولیت نخست دانست.

به‌رغم آنچه گفته شد، مطالبه‌ی قانون [اساسی] به‌مثابه‌ی امری که شئون گوناگون حکومت را تعیین کند، روابط میان بخش‌های مختلف حاکمیت را ترسیم نماید، حقوق و وظایف متقابل مردم و حکومت را تدقیق سازد، تفکیک قوا را برپا کند و... سابقه‌ی بسیاری دارد و برخی نقاط عطف در این راستا را می‌توان در آثار و گفتار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله (۱۲۸۷-۱۲۱۲ش) و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله (۱۲۷۴-۱۲۰۲ش) مشاهده کرد. با این تفاوت که ملکم‌خان می‌کوشید تضاد میان سلطنت مطلقه با حکومت قانون را پوشیده نگه‌دارد،[1] درحالی که مستشارالدوله درصدد بود به جامعه‌ی ایرانی تفهیم کند قانون [اساسی] با اسلام و قرآن مغایرتی ندارد[2]. و البته هر دوی این نویسندگان عملاً نمی‌توانستند به خواست مردمی که از نظرشان عقب‌مانده و ناآشنا با اصول ترقی بودند -ولو در شکل و شمایل قانون-

۱. اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱). رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله. تهران: نی.
۲. مستشارالدوله، یوسف‌بن‌کاظم (۱۳۹۲). رساله‌ی موسوم به: یک کلمه. تهران: بال

ملتزم باشند. کمااینکه هر دو شخصیت یادشده از پیشینه‌ی تحصیل و فعالیت دیپلماتیک در فرانسه، انگلستان و روسیه برخوردار بوده و به عضویت لژهای ماسونی -که شاید بتوان اجداد احزاب امروزی قلمدادشان کرد- درآمده بودند.

به‌هرصورت، دیدگاه‌ها و آثار به رشته‌ی تحریر درآمده در این دوره که به دستور کار سیاسی گروه‌هایی از مردم جامعه‌ی ایران مبدل گردید و سرانجام به پیروزی نهضت مشروطیت انجامید، با پایان‌یافتن دوره‌ی قاجار هم‌زمان شد؛ استبداد رضاخانی را به‌مثابه‌ی قله‌ی تجدد واردات- پشت سر گذاشت؛ و در نهایت با نطق تاریخی محمدرضا پهلوی خاتمه یافت:

> ملت عزیز ایران! در فضای باز سیاسی که از دو سال پیش به‌تدریج ایجاد می‌شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد به‌پا خواستید. انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تأیید من، به‌عنوان پادشاه ایران و به‌عنوان یک فرد ایرانی، نباشد. [...] من به‌نام پادشاه شما که سوگند خورده‌ام تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه‌ی اثناعشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته هرگز تکرار نشود، بلکه خطاها از هر جهت نیز جبران گردد. متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت، یک دولت ملی برای آزادی‌های اساسی و انجام انتخابات آزاد تعیین شود تا قانون اساسی که خون‌بهای انقلاب مشروطیت است، به‌صورت کامل به مرحله‌ی اجرا درآید. من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران

را شنیدم. من حافظ سلطنت مشروطه‌ام که موهبتی است الهی و از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است و آنچه را که شما برای به‌دست‌آوردنش قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم؛ که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده‌ی ملی و به‌دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود. (۱۳۵۷/۸/۱۴)

همانطور که ملاحظه می‌شود در عبارات شاه مخلوع، بسیاری از اموری که در قانون اساسی مشروطه آمده بود و چندی بعد در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تجدید شد، تکرار شده است.[۱] در عبارت «قانون اساسی خون‌بهای انقلاب مشروطیت است»، اگرچه آخرین شاه تاریخ ایران درباره‌ی ماهیت و کیفیت پیدایش قانون اساسی -به‌مثابه‌ی میثاق ملی- سخنی نمی‌گوید، اما قانون اساسی را ثمره و بلکه از جنس خون‌بها توصیف می‌کند و همین خصلت کافی است تا «قانون اساسیِ ثمره‌ی خون» از «قانون عادیِ محصول رأی» قابل‌تمیز باشد.

با وجود این، سؤالی در این‌جا قابل طرح است که چرا مبارزان انقلابیِ بیست‌ودوم بهمن‌ماه به قانون اساسی مشروطه بازنگشتند؟ واقعِ امر آن است که اولاً، تلاش‌های ملت ایران از لحظه‌ی آشنایی با پدیده‌ای به‌نام قانون [اساسی] -به‌مثابه‌ی

---

۱. ن.ک:

الف) مجیدی، محمدرضا. بلباسی، میثم (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی بازنگری در قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی؛ امکان یا امتناع بازنگری در برخی از اصول قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸. فصلنامه‌ی علمی پژوهش‌های انقلاب اسلامی. سال ۷. شماره ۴. صص ۲۰۱- ۲۲۳.

ب) رحیمی، علی (۱۴۰۰). مطالعه‌ی تطبیقی حقوق و آزادی‌های فردی در قانون مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. پژوهش و مطالعات اسلامی. سال ۳. شماره ۲۲. صص ۱۱۷- ۱۳۰.

صورت مکتوب، مدون و مصوبِ حقوق عمومی در جهان مدرن- تا پیروزی انقلاب اسلامی، حرکتی مستمر و روبه‌تکامل اما ناکافی بود؛ ناکافی از این جهت که در تمام این ادوار، ابعاد و حدود و ثغور خواست ملت ایران به تمامیت خود نرسیده بود. ثانیاً این پرسش، پرسشی امروزی است و در روزهای منتهی به انقلاب اسلامی، جز گروه‌های فاقد حمایت و پایگاه مردمی، که تصور می‌کردند شاید در میانه و گرماگرم مبارزات فرصتی برای بقای خود دست‌وپا کنند، برای هیچ دسته و گروهِ دیگری قابل طرح نبود.

به عبارت روشن‌تر، بازگشت به قانون اساسی مشروطه، که از ظرفیت لازم برای مبارزه با استعمار خارجی برخوردار نبوده و به‌لحاظ ساختاری نتوانست استبداد داخلی را برچیند، منطقی به‌نظر نمی‌رسید. بنابراین شاید بتوان ادعا کرد تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، امکانِ تأسیس قانون اساسی -به‌معنای صورت نهاییِ مطالبه‌ی تاریخیِ ملت ایران- وجود نداشت. و تنها در این موقعیت بود که ملت ایران توانست آنچه را در قلب و ضمیرش طلب می‌کرد، بر زبانِ انقلابیون و قلمِ خبرگانش جاری کند و از ترجمه و تقلید در سطح کلیات مرتبط با حکومت قانون رهایی یابد. بدین‌سان، نه این‌که در دوره‌ی مشروطه قانون اساسی تهیه نشد، نه این‌که بسیاری از اصول مشروطیت در قانون اساسیِ جمهوری اسلامی انعکاس نیافت، بلکه سخن از امکانی تاریخی است؛ امکانی که ذیل حرکتِ تاریخ‌سازِ امام خمینی رحمه‌الله پدید آمد و حقیقتاً به تدوین و تصویبِ قانونی منجر شد که مخالف استبداد و استعمار و همخوان با اسلام بود.

در این راستا، موسی نجفی در همایش «کودتای سوم اسفند

۱۲۹۹؛ زمینه‌ها و پیامدها» گفته است: «در مشروطه این اندازه که از استبداد گفتند از استعمار نگفتند»[۱]. از این سخن سه نتیجه قابل استخراج است: ۱- رابطه‌ی استبداد داخلی و استعمار خارجی در سال‌های منتهی به مشروطه چندان روشن نبود. ۲- نخبگان، روحانیت و گروه‌های مختلف اجتماعی، استعمار خارجی را دستِ‌کم گرفته بودند. ۳- نقش‌آفرینی روشنفکران در خلق استبداد تجددخواهانه برای قاطبه‌ی علما و مردم قابل پیش‌بینی نبود.

اکنون این پرسش پیش‌روی خواننده خواهد بود که سخن از «امکان تاریخی» به چه معناست؟ طرح این پرسش از افراد آگاه نسبت‌به تاریخ معاصر با این پاسخِ واقع‌گرایانه مواجه می‌شود که از مشروطه به این‌سو، هرگاه روحانیت -در مقام سخنگو و حافظ نهاد دین- از صحنه‌ی سیاسی کنار رفت، یا به‌عبارت دقیق‌تر کنار گذاشته شد، جدایی و بی‌اعتناییِ ملت نسبت به سیاست پدید آمد و در نتیجه، جامعه با بازگشت استبداد داخلی و استعمار خارجی مواجه شد[۲]. بنابراین، پاسخِ اهالی تاریخ به پرسش از امکان تاریخی، با ارجاع به واقعیات عینیِ مجرَّب صورت‌بندی

---

۱. نجفی، موسی (۱۳۹۹). چرا جریان مشروطه در ایران عقیم ماند/ رضاخان چطور سر بر آورد. مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۳. پژوهشکده تاریخ معاصر.

۲. ن.ک:

الف) نجفی، موسی (۱۴۰۲). قدسیت‌زدایی از نهضت‌ها مهمترین عامل شکست، توقف، انحطاط و یا انحراف آن‌هاست. مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۲. وبگاه دکتر موسی نجفی.

ب) نجفی، موسی (۱۳۹۱). مراتب اندیشه آزادی در تکامل بیداری اسلامی و هویت ملی ایران. مورخ ۱۳۹۱/۸/۲۴. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای.

ج) نجفی، موسی (۱۳۹۰). علمای نجف و موضع آنان در مشروطیت [سخنرانی]. مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۲۸۲۸. حوزه نمایندگی ولی‌فقیه در امور حج و زیارت.

می‌شود. بدین‌ترتیب، «امکان تاریخی» از این دیدگاه ناظر به شرایطی است که علی‌رغم همه‌ی فراز و فرودها، این‌بار روحانیت تا آخرین مرحله در صحنه باقی ماند و دین در روح و کالبدِ قانون اساسی جریان یافت.

در مقابل، پاسخِ روشنفکریِ جای‌مانده از دوره‌ی پیشاانقلابی به پرسشِ فوق از جنسِ انکار است و کسی همچون سیدجواد طباطبایی -که در پایگاهِ اندیشه‌ی سیاسی می‌ایستد- اساساً لحظه‌ی وقوعِ انقلاب اسلامی را نفی می‌کند تا به‌واسطه‌ی انکار انقلاب اسلامی، امکان تأسیسِ قانون اساسی -در قالب چهارچوبی یگانه و منحصربه‌فرد- در ایران را منتفی کند. حاصل انکار «لزوم در صحنه ماندن دین» در تاریخِ ایران و نیز نفی انقلاب اسلامی ملت ایران (به‌مثابه‌ی مقوله‌ای تأسیسی‌تاریخی و نه مقوله‌ای تقلیدی‌گذار در سیر غربی‌شدن) سبب می‌شود طباطبایی بتواند به تبیینِ قانون اساسی -به‌عنوانِ دستاوردِ بشر و تمدن غربی که ذاتاً باید سکولار و غیردینی باشد- بازگردد. و دقیقاً از همین‌جا است که طباطبایی لاجرم می‌بایست آثار و گفتار امثال ملکم‌خان و مستشارالدوله را زیر سؤال ببرد.[1] البته چنین رویکردی در میان دیگرانی همچون سیدمحمود کاشانی هم پذیرفته شده است و کاشانی با تمرکز بر اقتصاد بازار و آزادی، دچار نوعی لیبرال‌پنداری ذات قانون اساسی می‌شود[2].

علی‌رغم همه‌ی آنچه تاکنون گفته شد به نظر می‌رسد کماکان

۱. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۹). ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت. تهران: مینوی خرد. چاپ۳.
۲. ن.ک: سید محمود، کاشانی (۱۳۸۲). اصل تفکیک قوا؛ بررسی لایحه تعیین حدود اختیارات رییس‌جمهور. کانون وکلا. شماره ۱۸۰ و ۱۸۱. صص ۲۴- ۵۷.

منظور از گزاره‌ی «قانون اساسی، میثاق ملی است» روشن نشده و بهترین توصیف همچنان اقرار دیرهنگام محمدرضا پهلوی است که معتقد بود قانون اساسی، چیزی از جنس خون‌بها است. چنانچه بخواهیم از دریچه‌ی علوم اجتماعی به مسئله‌ی قانون اساسی -به‌مثابه‌ی یک امکان تاریخی- نزدیک بشویم، می‌توانیم دربـاره‌ی پدیده‌ی انقلاب تأمل نماییم. جستجوی مختصری در میان نظریات متخصصان علوم اجتماعی نشان می‌دهد بسیاری از صاحب‌نظران جامعه‌شناسی سیاسی در گوشه و کنار بحث‌های تحلیلی خود، بر گزاره‌هایی نظیر اینکه «انقلاب کردن، پدیده مطلوبی نیست»[1] یا آنکه «هر ملت فقط یکبار انقلاب می‌کند» یا «انقلاب، پدیده‌ی پرهزینه‌ای است»[2]، می‌کوشند حقیقتی را دربـاره‌ی انقلاب بیان کنند؛ حقیقتی که یا ماهیت آن بـرای صاحب‌نظر چندان روشـن نیست یا گفتن آن ممکن است تاحدودی به صلاح گوینده و همخوان با منافع او نباشد. بالطبع مکمل سیاسی و سیاستی چنین مقدماتی آن است که «بهترین گزینه‌ی پیش روی ملت ایران، اصلاح است»؛ اصلاح به‌رغم همه‌ی چالش‌ها و موانع موجود. شاید مشهورترین صاحـب ایـن تجویز و توصیـه‌ی سیاسی-معرفتی، حمیدرضا جلائی‌پور باشد. فارغ از دلایل و مصالح احتمالی شخصی، طبیعتاً مخالفت جامعه‌شناسی نظم با مقوله‌ی انقلاب و همچنین آشنایی وی با تجربه‌ی تحولات سیاسی فراگیری همچون انقلاب آمریکا، فرانسه و روسیه می‌تواند مهم‌ترین منشأ چنین رویکردی

۱. جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۴۰۱). حکومت کفش نیست که راحت بتوان آن را عوض کرد. مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۲۶. خبرگزاری مهر.
۲. جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۴۰۲). انقلاب در هر کشوری یکبار رخ می‌دهد. مورخ ۱۴۰۲/۱۱/۱. پایگاه خبری تحلیلی فرارو.

قلمداد شود. البته دیدگاه مزبور از انقلاب و تلاطم‌های بعدی آن رویگردان است، اما لزوماً با آنچه جنبش اجتماعی می‌خواند، مخالف نیست.

سؤال دیگری که اکنون پدید می‌آید این است که چگونه می‌توان انقلاب اسلامی را به مثابه‌ی یک امکان تاریخی تازه و یک لحظه‌ی ناب، توصیف و تبیین کرده و اصالت آن را تایید کرد؟ یکی از پاسخ‌های متداول به چنین پرسشی، ارجاع دادن به آرای فیلسوفان و هنرمندان حاضر در صحنه انقلاب است؛ اهل تفکر و تعمق حضوری و شهودی که گزارشگر انقلاب هستند، حتی اگر در شمار انقلابیون دیرین و مبارزان استوار معرکه نبوده باشند. در این چهارچوب می‌توان به دو کتاب «انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم»[1] و «لحظه‌های انقلاب»[2] اشاره کرد. ممکن است عده‌ای این آثار و مکتوبات مشابه آن‌ها را نماینده‌ی تفکر جاری در جامعه قلمداد نکنند؛ و یا توصیفاتی نظیر سفارشی بودن یا صفات رذیلانه‌ای همچون فرصت‌طلبی را به نویسندگان و کتب پیش‌گفته نسبت بدهند. در این صورت باید عنایت داشت که روایت آثاری همچون «ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟»[3] و «زمانی غیر زمان‌ها: امام، شیعه و ایران»[4] -که اساساً از منظری بیرونی نگارش یافته‌اند- نیز با روایت آثار پیش‌گفته، بی‌نسبت نیست؛ و همین امر گواهی است بر طبیعی و بِکر بودن روایت‌های

۱. داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۱). انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم. تهران: مرکز فرهنگی علامه طباطبایی.
۲. گلابدره‌ای، محمود (۱۳۵۸). لحظه‌های انقلاب. تهران: سروش.
۳. فوکو، میشل (۱۳۷۷). ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟. تهران: ترجمه حسین معصومی‌همدانی. هرمس.
۴. عشقی، لیلی (۱۳۷۹). زمانی غیر زمان‌ها (امام، شیعه و ایران). ترجمه احمد نقیب‌زاده. تهران: باز

دستِ‌اول منتشرشده پیرامون واقعه‌ی انقلاب اسلامی.

مطابق آنچه تاکنون گفته شد، به‌نظر می‌رسد درک و شناخت گزاره‌ی «قانون اساسی، میثاق ملی است» نیازمند توجه به سه پیش‌زمینه است: ۱- پشتوانه‌ی تاریخی و مبارزاتی پیوسته[۱]، ۲- شکل‌گیری پیش‌فرض‌های ذهنی-معرفتی و عینی-عملی[۲] (مثلاً درباره نسبت دین و حکومت قانون، هم‌افزایی استبداد داخلی و استعمار خارجی)، ۳- شرایط شکل‌گیری خون‌بها (ایثار جان و مال و آبرو در مسیر تحقق هدفی اصیل و منحصر به‌فرد، اما پرهزینه و مستمر). همچنین باید متذکر بود که انقلاب اسلامی در فرآیندی تدریجی و تجربی از آنچه برخی روشنفکران درصدد القای آن بودند، یعنی تعارض اسلام و حکومت اسلامی با وجود قانون و دموکراسی، به‌مثابه‌ی صورت‌های پدیدآمده در تمدن غربی، گذر کرده است[۳]. از این زاویه، چنین به‌نظر می‌رسد که حسین کچویان تنها متفکری است که در چهارچوب مشابهی به طرح مسأله پرداخته است.

اگرچه تاکنون درباره‌ی ضرورت وجود پشتوانه‌ی تاریخی و مبارزاتی پیوسته و نیز لزوم شکل‌گیری پیش‌فرض‌های ذهنی.معرفتی و عینی.عملی نکاتی گفته شد، اما درباره‌ی شرایط شکل‌گیری خون‌بها، کماکان ایده‌ی اساسی طرح نشده است. کچویان «انقلاب کبیر» را حامل پیش‌فرض‌های ویژه‌ای می‌داند که می‌تواند

۱. کچویان، حسین (۱۴۰۱). ستیز با قانون اساسی یعنی ویرانی. گفتگو در برنامه‌ی جهان‌آرا (قسمت اول). مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۵.
۲. کچویان، حسین (۱۳۹۷). می‌خواستند ایران را خلع سلاح کنند. گفتگو در برنامه‌ی شوکران (قسمت نوزدهم). مورخ ۱۳۹۷/۹/۲۶.
۳. کچویان، حسین (۱۳۸۷). هست‌ها و بایدهای هویّت ما. ماهنامه‌ی زمانه (وابسته به پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی). شماره ۶۷ و ۶۸.

منشأ و زمینه‌ی لازم برای آغاز عهدی تازه را تمهید نماید و از این منظر، قانون اساسی سند مکتوب این عهد جدید است. وی جوهر و ماهیت انقلاب کبیر را به‌طور مفصل در کتاب «بنیادهای قدسی جامعه و تاریخ»[1] توضیح داده، اما اجمالاً دراین‌باره تصریح کرده است:

چیزی به نام اراده‌ی جمعی وجود دارد که نخستین‌بار روسو آن را مطرح کرد و بعد هم برخی متفکران مثل دورکیم گفتند. فوکو می‌گفت ما تصور می‌کردیم اراده‌ی جمعی وجود ندارد، اما در ایران این مسئله را دیدیم. امام رحمه‌الله هم زیاد به این مسئله اشاره می‌کردند و می‌گفتند از کوره دهات‌هایی که هیچ وسیله‌ی ارتباط جمعی ندارند تا مرکز ایران، همه یک چیز می‌خواهند [و یکپارچه شده‌اند]. متفکران به این پدیده، اراده‌ی جمعی می‌گویند. [از سوی دیگر] انقلاب اسلامی خصوصیت معنوی و اخلاقی داشت که این خصوصیت، خصوصیت همه‌ی انقلاب‌های اصیل است. کرین برینتون کتابی به‌نام کالبدشکافی چهار انقلاب دارد که آن‌جا به این نکته اشاره می‌کند؛ حتی انقلاب‌های سکولار مثل انقلاب فرانسه، حتی انقلاب شوروی که مارکسیستی است، حتی انقلاب مائو هم این ویژگی را دارد. مائو، لنین، روبسپیر زندگی‌های زاهدانه داشتند و مردم در دوران انقلاب، مثل مردم در دوران انبیا زندگی می‌کردند. ما هم با این خصوصیات انقلاب کردیم. معنویت سیاسی باعث شد فوکو بگوید معنویت جدیدی دارد ظاهر می‌شود.[2]

با پذیرش چهارچوب نظری کچویان و اندکی بسط و تفسیر

۱. ـ کچویان، حسین (۱۳۹۲). بنیادهای قدسی جامعه و تاریخ، تهران: در دست انتشار.
۲. کچویان، حسین (۱۴۰۱). ستیز با قانون اساسی یعنی ویرانی.

آن، با دو صورت از «مردم» و «اثرگذاری رأی‌شان» مواجه خواهیم شد: الف) مردم لحظه‌ی تأسیس قانون اساسی -و به‌واقع «قانون ثمره‌ی خون»- که آرمان‌ها، باورها و ارزش‌هایی را تجسم می‌بخشند، تعیین‌کننده‌ی جایگاه یک جامعه و ملت در تاریخ و جهان هستند، روشن‌کننده‌ی نسبت گذشته، اکنون و آینده‌اند، ترسیم‌کننده‌ی مطالباتی فراتر از کارآمدی و روزمرگی بوده و سرانجام، به‌دور از هرگونه خودخواهی، عافیت‌طلبی و نفع‌جویی مادی استقرار می‌یابند. براین‌اساس، چنین قانونی بیش از آنکه محصول رأی و نظر باشد، تبلور اراده و اهتمام است.[1]

مردم لحظه تاسیس قانون اساسی -و به‌واقع «قانون ثمره‌ی خون»- که آرمان‌ها، باورها و ارزش‌هایی را تجسم می‌بخشند، تعیین‌کننده جایگاه یک جامعه و ملت در تاریخ و جهان هستند، روشن‌کننده نسبت گذشته، اکنون و آینده‌اند؛ بر این اساس، چنین قانونی بیش از آنکه محصول رأی و نظر باشد تبلور اراده و اهتمام است.

ب) مردم زندگی روزمره و روزگار تصویب و تنقیح قوانین عادی؛ «قانون عادی، محصول رأی» که کارآمدی، رفع نیازهای شهروندان و تأمین رفاه عمومی را پیگیری می‌نماید. چنین قانونی مهم و شایان توجه است، اما می‌بایست ذیل قانون ثمره‌ی خون، تفهیم و تعقیب شود. به‌عبارت دیگر، اگر قانون ثمره‌ی خون در ایران محصول

۱. کچویان، حسین (۱۴۰۱). ستیز با قانون اساسی یعنی ویرانی.

انقلاب اسلامی است، قانون محصول رأی پیش‌برنده‌ی نهاد و نهالی است که در اثر انقلاب پدیدار شده است، یعنی جمهوری اسلامی.

از سوی دیگر، به‌نظر می‌رسد طرح مفهوم «انقلاب کبیر» دو خصلت کلیدی را پیش‌روی قانون اساسی قرار خواهد داد:

به‌لحاظ منطقی و فلسفی، اصل سیستم‌ها ممکن نیست با آرا به دست بیاید. چراکه معلوم نیست -بدون مبارزه- اصل مرجعیت آرا از کجا خواهد آمد یا مثلاً ممکن است در صحت آرا تشکیک بشود.

۱) رأی تأسیسی مردم در پیدایش یک انقلاب کبیر، به‌طور طبیعی با ارکان انقلابات کبیر پیشین در تعارض قرار می‌گیرد و از این جهت، حفظ اصول قانون اساسی را در گذر زمان دشوار و هزینه‌آفرین خواهد ساخت.

۲) هر انقلاب سیاسی نمی‌تواند به قانون اساسی مورد نظر انقلابات کبیر دست یابد. این مسأله خصوصاً درباره‌ی قوانین اساسی تهیه‌شده توسط اشغالگران در کشورهایی نظیر افغانستان و عراق، و همچنین قانون اساسی تحمیلی روشنفکران در جوامع در حال گذار، قابل مشاهده است.

به‌عبارت صریح‌تر، قانون اساسی در چنین جوامعی، به مجرد خروج اشغالگران، با طرح شعار بازگشت به خویشتن توسط نیروهای درون‌زا، سلطه‌ی استبداد داخلی و غیره، رو به ویرانی خواهد گذاشت. بدین‌ترتیب، کچویان در گزاره‌ای بنیادین مدعی می‌شود:

> به‌لحاظ منطقی و فلسفی، اصل سیستم‌ها ممکن نیست با آرا به دست بیاید؛ چرا که معلوم نیست -بدون مبارزه- اصل مرجعیت آرا از کجا خواهد آمد یا مثلاً ممکن است در صحت آرا تشکیک بشود.[۱]

در چنین تفسیری، ارکان کلیدی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قابل تغییر نیست، مگر از طریق مبارزه و حرکت اجتماعی جدید که فعلاً به‌لحاظ جامعه‌شناختی امکان وقوع ندارد. همچنین، آنچه سبب مطالبه‌ی اصلاح قانون اساسی -در روزهای پس از انقلاب کبیر- می‌شود، حرکتی برخاسته از ذهنیت مردم نمی‌تواند باشد، بلکه ناشی از تفاسیر القاشده توسط نخبگان سیاسی، اهالی قدرت و رسانه‌های وابسته به آن‌هاست. در چنین شرایطی، همکاری با نقشه‌ی دشمن در ایجاد انقلاب رنگی یا مخملی، تنها زمینه‌ای است که می‌تواند از طریق هم‌دستیِ عناصر داخلی و نیروهای خارجی، دست به ایجاد اغتشاش و ویران‌سازی زیرساخت‌های حیاتی یک ملت بزند.[۲]

---

۱. کچویان، حسین (۱۳۹۷). می‌خواستند ایران را خلع سلاح کنند.
۲. کچویان، حسین (۱۴۰۱). اغتشاش داعشی. گفتگو در برنامه‌ی جهان‌آرا (قسمت دوم). مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۷.